اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت نود)

عرفانهای قدیم و نوظهور (بخش دوم)

عرفانهای قدیم و نوظهور همیشه، یا در مقابل دین خدا قرار گرفته اند و یا قسمتهایی از دین خدا را نقض کرده اند. عرفانهای قدیمی و باستانی، دوباره توسط شیطان بسته بندی جدید میشوند و با کمی تغییر میان مردم شایع میشوند. کید و فریب شیطان ضعیف است (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا**) ولی از روشهای مختلف آن را دوباره اجرا میکند و به همین خاطر، مردم دوباره فریب میخورند و از یک سوراخ چندین بار گزیده میشوند.**

خیلی از مردم ، هنوز نمی دانند که دستورات خدا در کتابهای آسمانی بسیار ساده و مستقیم است و اجرای آن بسیار ساده است. کجای دین، خدا دستور داده است که ساعتها مدیتیشن کنید و چاکرا باز کنید تا کمک بگیرید و شفا یابید؟ در عوض خدا فرموده است که در حالت سکاری، مستی، آلفا، مدیتیشن نماز نخوانید و حتی نزدیک نماز نشوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى**). معنای آیه این است که ای**

مومنان (ای کسانی که چرخه ی نیک برای زندگی برگزیده اید) نزدیک نماز نشوید در حالت سکاری و خیالات و مدیتیشن. این آیه بسیار مهم به ما می گوید که نماز در سکاری، پندار نیک را هدف می گیرد و آن را نابود میکند. وقتی خدای حکیم در قرآن ، از عبارت (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**) استفاده می فرماید، یعنی ای کسانی که چرخه ی نیک برای زندگی برگزیده اید و یا چرخه ی نیک را شروع کرده اید. چرخه ی نیک همان پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک، گفتار صبر است.**

متاسفانه افراد مذهبیی هستند که از سر ناآگاهی، مدیتیشن و یوگا را با نماز مقایسه میکنند؛ درحالی که این دو دقیقا ضد همند. یوگا در اصل برای این است که با مقصود خویش یکی شوید و با او وحدت وجود پیدا کنید. وحدت وجود یا یوگا برای این بوجود آمد که افراد را به سمت ایزد گونگی ببرد و انسان قدرتهای خدایی پیدا کند؛ یعنی انسان یک فرشته شود. اگر بیشتر دقت کنید این همان روش فریبی بود که آدم و حوا را از بهشت تبعید کرد. شیطان همان دستورات و حقه ها را با بسته بندی جدید اجرا میکند.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۰﴾

پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود برای آنان نمایان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید (۲۰)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى ﴿۱۲۰﴾
پس شیطان او را وسوسه کرد گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی شود راه نمایم (۱۲۰)

ما هنوز شیطان را به درستی نشناخته ایم؛ این موجود کثیفتر از آنی است که ما می پنداریم. مردم باید پندار خویش را نسبت به شیطان تغییر دهند. خدا که خیرخواه ماست و ارحم الراحمین است، به ما می فرماید که شیطان دشمن شماست و شما هم باید دشمن او باشید. پندار ما نسبت به شیطان باید همین باشد.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۶﴾
در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن گیرید [او] فقط دار و دسته خود را می خواند تا آنها از یاران آتش باشند (۶)

اما اگر دقت کنید، شعراء و عرفانهای قدیم و جدید، هیچکدام این دستور خدا را رعایت نمی کنند. آنها شیطان را مظلوم نشان میدهند و حتی او را تنها موحد عالم معرفی میکنند. این نوع تفکر نسبت به شیطان، پندار درستی به حساب نمی آید. شعرا، شیطان را به عنوان فردی مظلوم و بازیگر در نقش بد معرفی میکنند:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود   آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

این شعر برای شیطان مظلوم نمایی میکند و جوری به خواننده القا میکند که شیطان بوسیله آدم فریب خورده است. اینها خلاف واقعیت است. این نوع عرفان ها به حرف خدا در مورد شیطان اعتماد ندارند. شعر دیگر میگوید که اگر توبه بشکنید، از دست شیطان در امان خواهی بود.

راهی که راهزن زد یک چند امن باشد   ایمن شدم ز شیطان تا توبه را شکستم

این همان ایده ایزدی ها و هندوهاست. ایزدی ها به شیطان احترام میگذارند، تا که از دست او در امان باشند. هندوها هم ابلیس(شیوا) را به عنوان خدای هلاک کننده و نابودگر می شناسند، تا از دست او در امان باشند. این نوع تفکرات در حافظه افراد نسل به نسل منتقل شده است و حتی اگر به بعضی بچه ها بگویید که شیطان دشمن شماست، مواظب حیله های او باشید؛ در جواب میگویند که من کاری باشیطان ندارم تا به من آسیب نرساند. تفکر شیطان هراسی در ملتهای مختلف ، به روشهای مختلف خود را نمایانده است. دستور خدای مهربان در این مورد، راه حل همه این مشکلات است (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا**). شیطان دشمن ماست و باید ما هم دشمن او باشیم.**

عرفانهای قدیمی در اشعار شاعران نهفته است و از طریق شعر شاعران به نسلهای بعدی منتقل شده است. به همین خاطر، خطراتش پنهان است و کسی متوجه آن نمیشود. مولوی اشعار منحرف زیادی در این مورد دارد که مقاله جداگانه ای

میخواهد. متاسفانه بعضی از مردم، مولوی را مولانا (به معنای مولا و سرور ما) لقب داده اند. طبق آیات قرآن، مومنان فقط و فقط خدا را مولا و سرور خود میدانند و لاغیر. این یکی از پایه های مهم یکتاپرستی است.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا **أَنْتَ مَوْلَانَا** فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

خداوند هيچ كس را جز به قدر توانايى اش تكليف نمى كند. آنچه (از خوبى) به دست آورده به سود او، و آنچه (از بدى) به دست آورده به زيان اوست. پروردگارا، اگر فراموش كرديم يا به خطا رفتيم بر ما مگير، پروردگارا، هيچ بار گرانى بر (دوش) ما مگذار؛ همچنانكه بر (دوش) كسانى كه پيش از ما بودند نهادى. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداريم بر ما تحميل مكن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشاى و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تويى؛ پس ما را بر گروه كافران پيروز كن. (٢٨٦)

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا **هُوَ مَوْلَانَا** وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

بگو جز آنچه خدا براى ما مقرر داشته هرگز به ما نمى رسد او سرپرست ماست و مؤمنان بايد تنها بر خدا توكل كنند (٥١)

آیا مردم آیه های قرآن را نمی خوانند که غیر خدا را به عنوان مولا و سرور خود معرفی میکنند. قطعا افراد وقتی میگویند مولوی ، مولای ماست، منظورشان شعر اوست و گرنه که مولوی را که کسی ندیده است. شعر مولوی و شمس هم که پر است از افکار منحرف و شیطانی. مولوی در مورد شیطان طوری حرف میزند که خواننده حق را به شیطان میدهد.

گفت ما اول فرشته بوده‌ایم ** راه طاعت را به جان پیموده‌ایم

پیشه‌ی اول کجا از دل رود ** مهر اول کی ز دل بیرون شود

در سفر گر روم بینی یا ختن ** از دل تو کی رود حب الوطن

ما هم از مستان این می بوده‌ایم ** عاشقان درگه وی بوده‌ایم

ناف ما بر مهر او ببریده‌اند ** عشق او در جان ما کاریده‌اند

روز نیکو دیده‌ایم از روزگار ** آب رحمت خورده‌ایم اندر بهار

نه که ما را دست فضلش کاشته ست ** از عدم ما را نه او برداشته ست

ای بسا کز وی نوازش دیده‌ایم ** در گلستان رضا گردیده‌ایم

بر سر ما دست رحمت می‌نهاد ** چشمه‌های لطف از ما می‌گشاد

وقت طفلی‌ام که بودم شیر جو ** گاهوارم را که جنبانید او

از که خوردم شیر غیر شیر او ** کی مرا پرورد جز تدبیر او

اصل نقدش داد و لطف و بخشش است ** قهر بر وی چون غباری از غش است

چند روزی که ز پیشم رانده است ** چشم من در روی خوبش مانده است

کز چنان رویی چنین قهر ای عجب ** هر کسی مشغول گشته در سبب

من سبب را ننگرم کان حادث است ** ز انکه حادث حادثی را باعث است

به این طریق اشعار، زمینه انس افراد با ابلیس را فراهم میکنند. ابلیسی که خدا در مورد او به ما دستور میدهد که او دشمن شماست و شما هم دشمن او باشید.

یوگا و مدیتیشن می گویند که با عشق، روی خدا یا شخص یا چیزی که می‌خواهید با او یکی شوید، خود را به حالت خلسه گی ببرید. اگر بیشتر دقت کنید؛ در اینجا پندار افراد مورد هدف قرار می گیرد. در ادامه ثابت میشود که هدف قرارداده شدن و آسیب دیدن پندار، منجر به جن زدگی میشود.

مدیتیشن، نوعی تقدیم انرژیهای معنوی به شیاطین و اجنه است و این یعنی قربانی دادن به شیطان است. این قربانی دادن در قلمرو معنوی (قلمرو پندار) شکل می گیرد. ایده های مدیتیشن، با کمی اختلاف همگی بر این اساس هستند که میگویند:

اگر از کائنات و شعور کیهانی و یا موجودات غیبی درخواست کنید و به آن وصل شوید؛ دقیقا مثل این است که به خدا وصل شده باشید.

طبق آیه های قرآنی، هر مؤمنی باید بتواند بر پندار خود کنترل داشته باشد و نباید افسار آن از دست او خارج شود؛ زیرا ممکن است منجر به خیالپردازی شود و غیر قابل کنترل شود. مدیتیشن یک امر شیطانی است و تمرین این حالت است تا که ما کنترل پندار خویش را از دست دهیم. انجام این کار، به قدرت های شیطانی یک حق قانونی و فرصت زمانی می دهد؛ تا با پندار آدمیان بازی کنند. مردم اغلب مدیتیشن و

حلقه را تمرین می کنند تا آنچه را که ناآگاهانه به دنبال آن هستند پیدا کنند. خیلی از مواقع حتی خود نمی دانند که دنبال چی هستند. ولی همین که وقت می گذارند، فکر میکنند دارند تلاش میکنند ولی تلاششان بی فایده و حتی مضر است.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

[آنان] کسانی اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند (۱۰۴)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾

[آری] آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد (۱۰۵)

مثلا دیده ای که یکی یک آهنگ آلفایی گوش داده و یک حس مبهمی به او دست میدهد و لذتی بدست آورده است. او تقلا میکند که دیگران هم این حس را تجربه کنند؛ به همین خاطر صدای آهنگ گوشی و یا ضبط صوت اتومبیل را زیاد میکند. آنها یک حسی را تجربه کرده اند که قابل بیان نیست و برای خودشان هم مبهم است؛ ولی میخواهند که دیگران را هم به این ماجرا وارد کنند. این نوع تجربه یک پندار مبهم است. آنها بدون این که خود بدانند برای آن بازاریابی و تبلیغات میکنند و این کار به آنها لذت و احساس قدرت میدهد، به آنها حس کشف یک انرژی بیگانه و

ناشناخته میدهد. آنها با اینکار یک پندار مبهم را به کردار تبدیل میکنند و این چرخه مبهم را می چرخانند. البته این چرخه فعلا مبهم است و بعدا شرایط عوض میشود.

پندار مبهم ← کردار = چرخه مبهم

این چرخه مبهم، اگر تکرار شود، بعدا به چرخه شرّ وصل خواهد شد و عضوی از آن خواهد شد. بعضی افراد که خالکوبی میکنند، بخاطر حس کردن درد اینکار را انجام میدهند، زیرا حس کردن درد به آنها قدرت میدهد. حتی گاهی اوقات بعضی افراد به همان دلایلی که افراد خالکوبی می کنند به خود آسیب می رسانند: این نوع تحمل درد به آنها کمک می کند تا احساس قدرت موقتی کنند. شیطان به این طریق خیلی ساده، افراد را دچار غرور و تکبر میکند. این نوع پندار ، یک پندار مبهم است. پندار مبهم یک روش غلط برای کسب اعتماد به نفس است.

گاهی در جنگها و جدالها یکی شروع به خودزنی میکند و یا لاف زنی میکند و یا یک خراش به خودش میزند تا از او خون خارج شود؛ تا که قدرت و جراتش مثلا بیشتر شود. البته این فقط یک حس مبهم است که افراد پیدا میکنند و گرنه در اصل قدرت و جراتش بیشتر نمیشود. حتی مظلوم نمایی هم برای دادن حس قدرت و اعتماد به نفس به خود است. البته توجه کنید که همه اینها، فقط یک حس و باد الکی هستند و افراد به هیچ عنوان اعتماد به نفس پیدا نمی کنند. در واقع آنها اعتماد به یک موجود

بیگانه پیدا میکنند و به همین دلیل این حس برای آنها مبهم است. این موجود بیگانه یک جن است که آنها را وارد این حس مبهم کرده است و یا در بردن به این حس، دست داشته است. در جنگ بدر، شیطان مشرکین را باد کرد و آنها براساس این حس مبهم جلو آمدند؛ ولی در وسط کار، خدا فرشتگان را برای کمک مومنان فرستاد و در نتیجه شیطان فرار کرد و به محض فرار شیطان؛ مشرکین باد غرور و اعتمادشان خالی شد و شکست خوردند. در اینجا مشخص شد که حس غرور و اعتمادی که در آن لحظه به مشرکان دست داده بود، از خودشان نبوده است و بلکه از یک موجود بیگانه بوده است.

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۴۸﴾

و [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما نمی بینید من از خدا بیمناکم و خدا سخت کیفر است (۴۸)

گاهی افراد تا نصفه های شب نمی خوابند و فیلم نگاه میکنند. حتی بعضی بچه ها دوست دارند که تا ساعت یک و دو نیمه شب نخوابند؛ زیرا آنها یک حس مبهمی پیدا میکنند و دوست دارند که این حس مبهم ادامه پیدا کند و مبهم بودن منشاء این حس، آنان را جذب میکند و آنان نمی خواهند که این حس قطع شود. البته بعضی مواقع این حسها، عاقبت به خیر نخواهد شد و کودک صحیح تربیت نخواهد شد.

قمارخانه ها و سایتهای قمار این قاعده روانی را خوب بلدند و آنها کاملا طبق این قاعده عمل میکنند. قمارکننده ها به شانس و قرعه و احساسهای مبهم روی می آورند. دلیل موفقیت صاحبان قمارخانه هم سوء استفاده از همین احساس مبهم است. وقتی مردم قمار می کنند، معمولاً یک حسی پیدا میکنند که این حس آنها را متقاعد میکند که در قمار شرکت کنند تا بیشتر از آنچه که با آن شروع کرده بودند، برنده شوند. آنها در موقع قمار، بدست آوردن پول را هدف اصلی خود قرار میدهند. اینکه این پول را چکار کنند، برای آنها حس مبهمی است و به همین خاطر دوباره و دوباره در قمار شرکت میکنند. قمار می تواند به تعدادی از مشکلات مانند بدهی، اعتیاد و حتی جرم منجر شود. به این طریق حسهای مبهم، میتواند در نهایت افراد را مجرم سازد و افراد را دچار کردار بد کند.

موجودات دیگر تنها در صورت وقوع یک خطر و حادثه واقعی دچار حس استرس و ترس و اضطراب میشوند. اما بیشتر حسها و استرسها و ترسها و ناراحتی هایی که انسان بر خود تحمیل میکند، غیر واقعی است و بیشترش الکی است و فقط احساسات و توهماتی است از یک منبع ناشناخته و بیگانه (اجنه و شیاطین).

انسانها در تمام این روشها تلاش دارند که زندگیشان را بدون دخالت دادن خدا اداره کنند. استفاده از این حسهای مبهم، نشانگر این واقعیت است. تلاش برای اداره زندگی بدون خدا ، ما را یاد فریب خوردن آدم و حوا بوسیله شیطان می اندازد. شیطان با این حیله آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد که به ملائکه تبدیل شوند. تبدیل شدن به یک موجود دیگر از خصوصیات بشر است. بشر هیچوقت در موقعیت کنونی خویش راضی

نیست. یک فقیر و یک ثروتمند هیچوقت به آنچه که دارند راضی نیستند. فقیر آرزو دارد که ثروتمند شود و ثروتمند آرزو دارد محیطی آرام داشته باشد و خوشبخت شود ولی هیچی نداشته باشد! تلاش برای این نوع جابجایی ها همان تغییر در خلقت خدادادی است. بشر باید به نقشی که خدا او را در آن آفریده راضی باشد و در آن نقش درست عمل کند و وقتش را تلف نکند. اما شیطان وعده مال اندوزی و امکانات ساده همان بهشت (که ما را در آنجا فریفت و باعث تبعید شدن انسانها شد) را به مردم میدهد تا آنان را گمراه کند.

انسانها دنبال حسهای واقعی متعلق به خود نیستند و بلکه دنبال حسهای مبهم با منشاء بیگانه هستند. اگر کسی یک باغ داشته باشد، بیشتر از حس مالکیت باغ لذت می برد. اما خدا به ما میگوید که به حس مالکیت زیاد اهمیت ندهید و زندگی دنیا تمام شدنی است و به این طریق انسان را از رفتن در این حسها و غرق شدن در آنها بر حذر میدارد. انسان بیشتر دنبال مالکیت و قدرت و شهرت است تا استفاده صحیح از امکانات در دسترس خود. بشر بیشتر دنبال اقناع حسهای القائی از طرف شیاطین است. بجای استفاده صحیح از منابع زمین و توزیع عادلانه آن، دنبال ارضای حس مالکیت و تصاحب بیشتر منابع آن است. بجای حفاظت از جانداران زمین از آنان استفاده ابزاری میکند و آنان را در قفس میکند و حس خودخواهی خود را ارضا میکند. انسانها باید توجه کنند که هر کاری انجام میدهند، برای ارضای چه حسی است؟ آیا برای ارضای حس شهوت، حسودی، طمع، تنبلی، چشم و هم چشمی، مالکیت و سایر حسهای شیطانی است؟ یا برای این است که چرخه ی نیک خود را محکمتر کنند.

گاهی بعضی عرفانهای کاذب ، به پیروان خود یاد میدهند که پشت سر هم جملات مثلا "من به خواسته ام میرسم؛ من موفق میشوم؛ من خوشبخت میشوم" **را تکرار کنند. واقعا چطوری آدمی میتواند با تکرار پشت سر هم این جملات ، به موفقیت برسد؛ در حالی که به قول قرآن، ما حتی نمی دانیم فردا چه به سرمان خواهد آمد و حتی نمیدانیم که فردا چکار می کنیم** (لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا **).**

لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿۲۳﴾

و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد (۲۳)

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ﴿۲۴﴾

مگر آنکه خدا بخواهد و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است هدایت کند (۲۴)

این نوع عرفانها با زیرکی تمام میخواهند که نقش خدا را در زندگی ها حذف و یا کم رنگ کنند و تکبر و غرور را در میان انسانها رواج می دهند و جالب است که اسم آن را ذهن مثبت و روانشناسی گذاشته اند. تکرار جملاتی مثل "من موفق میشوم؛ من موفق میشوم؛ من موفق میشوم" **خودش نوعی وِرد و جادوست. تکرار جملات و کلمات غیر واقعی ، پندار آدمیان را از چرخه ی نیک خارج میکند و آن را در اختیار شیاطین می گذارد. این جمله هر چند که از نظر ساختاری درست است، ولی بیفایده است زیرا این نوع گفتار، هیچوقت به پندار نیک تبدیل نخواهد شد. دلیلش هم غیرواقعی بودن آن است. زیرا برای هر گونه موفقیتی، کردار لازم است. شیطان با زیرکی تمام، کردار**

را از این چرخه حذف میکند. شیطان گفتارها را به وِرد تبدیل میکند. دلیل آن هم این است که در صورت تبدیل گفتار نیک به وِرد، خودبخود چرخه نیک متوقف شده و پندار در اختیار شیطان قرار می گیرد. بنابراین حذف یکی از آیتمهای چرخه ی نیک، خودبخود کار را خراب میکند. اگر گفتار بدون پندار و تفکر باشد، یا اگر گفتار بدون کردار باشد؛ چرخه ی نیک معیوب خواهد شد. چرخه معیوب، دیگر چرخه نیک نیست و یک نوع جادوست. شیطان بجای شعار؛

(پندار نیک - کردار نیک – گفتار نیک - گفتار صبر)

شعار

(خیالات- کار بیهوده – گفتار وِرد و تکرار کلمات- عجله)

را ترویج میدهد.

حتی بعضی جادوگران، برای جادوگری از تکرار بعضی کلمات بی معنی استفاده می کنند و به این طریق خود را در اختیار جن همزادشان قرار میدهند و البته خودشان خیال میکنند، جن را فراخوانی کرده اند. جن بدون در اختیار گرفتن پندار انسان و سوار شدن بر آن، هیچوقت قابل فراخوانی نیست؛ زیرا این تنها راه ارتباط مستقیم است. دقیقا به همین دلیل است که ارتباط با اجنه و فراخوانی آنان بسیار مضرّ است. احضار ارواح همان احضار اجنه است و گرنه ارواح مردگان هیچوقت قابل فراخوانی نیستند.

خدا توصیه می فرماید که در حالت سکاری و مستی، نماز بجا نیاورید تا پندارتان از کنترل خارج نشود؛ زیرا نماز در آنحالت فقط تکرار یک سری کلمات (بدون توجه به

معنا) است و عملا نماز به یک وِرد تبدیل میشود. پیش بعضی دعانویسها که میروید و مشکل خود را مطرح میکنید، مثلا به شما خواهند گفت که این معجون را در آب بریزید و چهار قُل را سی مرتبه روی معجون بخوانید و بعد بخورید، تا مشکل شما حل شود و طلسم شکسته شود. اولا این دستور خودش یک نوع وِرد و طلسم است. زیرا همه چیزش مبهم اندر مبهم است. این دستورات دعانویس، خودش القای حس مبهم به قربانی است. مهمترین نکته این است که در این نوع عرفان، تفکر و تعقل باید کنار زده شود تا بتوان این روش حل را برای شکستن طلسم قبول کرد. زیرا در هر نوع تصمیم گیریی، تفکر و احساس هر دو باید باشند تا بتوان تصمیم درست را گرفت. وقتی تفکر و تعقل نباشد و به یک سری تکرار دل بسته شود، یعنی پندار خود را در اختیار جن همزاد قرار داده ای و به این طریق همزاد جنی شما، فرمانده پندار شما میشود و انواع تفکرات و توهمات و کابوسها برای شما پیش میاید. بعضی ها که پیش دعانویسها رفته اند، بعد از آن دچار این چنین مشکلاتی شده اند.

در عرفانهای شرقی هم یک کلمه خاصی را مدام تکرار میکنند و خودشان آن را مانترا می نامند. کسانی که این جملات و کلمات را تکرار میکنند، حتی ممکن است که معنای آن را هم نفهمند. تکرار جملات و کلمات بی معنی که تفکر و تعقل در آن نیست، مثل یک ماده مخدر است و باعث ترشح هورمونهای خاصی در بدن انسان میشود، که تعادل بدنی انسان را به هم می ریزد. افراد کم کم به این عدم تعادل هورمونی معتاد میشوند. تقلید هم یک نوع تکرار است. به همین خاطر تقلید در دین خیلی خطرناک است و هر کسی باید خودش دین را بپذیرد با عقل و احساس هر دو.

یا اینکه افراد هر روز سایتهای خاصی را بدون هدف سر میزنند، تا سوژه لذتی پیدا کنند. بعضی جوانان بعد از بیدار شدن از خواب، چند ساعت تمام بی هدف مشغول ویوی کانالهای مختلف میشوند و این نوع تکرار هم خیلی اشتباه است. اگر افراد مطالعه میکنند و یا چیزی میخواهند یاد بگیرند، این حسابش جداست و تکرار بیهوده نیست. حتی خدای مهربان نماز تکراری را قبول ندارد، هر نماز ما باید نسبت به نماز قبلی پیشرفت کرده باشد و فرق کرده باشد. نماز یک عبادت است و نه یک عادت. عبادت و عادت فقط در یک حرف (ب) فرق دارند. تشخیص تکراری بودن خیلی از عبادات ما، نیاز به دقت بیشتری دارد.

دستورات یک دعانویس پندار نیک آدمیان را در مورد خدا و نظام رحمانی، از بین میبرد. زیرا این دستور دعانویس، هم کردار بی معنایی است و هم گفتارش مبتنی بر تکرار وِرد گونه است و عملا افراد را از چرخه نیک به بیرون پرت میکند. به همین خاطر افراد بعد از بکارگیری این دستورات بی معنی، احساس سنگینی میکنند و طلسم واقعی اتفاق می افتد و در تله می افتند. دلیل آن خیلی ساده است؛ افراد بدون آنکه متوجه شوند، از چرخه ی نیک خارج شده اند. گفتار وِرد گونه، گفتار نیک نیست و بنابراین چرخه ی نیک را قطع میکند. هر آیتمی که چرخه ی نیک را قطع کند، یک نوع جادوست.

چرخه ی نیک

پندار نیک ← کردار نیک ← گفتار نیک← گفتار صبر ← پندار نیک←...

بنابراین گفتار وِردگونه، کردار ریا، پندار مبهم، خرافات و عجله همگی چرخه ی نیک را قطع میکنند و به عنوان یک جادو تلقی میشوند. خرافاتی که از بچگی به ما به ارث میرسد، پندار ما را تحت تاثیر قرار میدهد و خیلی از مواقع باعث قطع چرخه ی نیک خواهد شد. به همین خاطر خدای مهربان، دستور میفرماید که نماز را در حالت مستی و مدیتیشن اقامه نکنید؛ زیرا نماز در این حالتها یک وِرد است و به جادو تبدیل میشود و بسیار خطرناک است.

کارهایی که دراویش و فرقه های صوفیه در تکرار کلمات انجام میدهند، پندار آنها را خراب میکند. زیرا پندار آنان به یک سری کلمات بی معنی و وِرد گونه عادت میکند و در نتیجه هر گونه کلمات بی معنی و وِردی میتواند به آنها لذت بخشد و در نتیجه با هر گونه کلمات بی معنی و وِردی، براحتی جادو میشوند و براحتی تحت تاثیر قرار می گیرند. کسانی که آهنگ گوش میکنند و یک آهنگ خاصی را مکررا تکرار میکنند و گوش میدهند، به این تکرار بی معنی معتاد شده اند. شاید کسی بگوید که تکرار این کلمات بی معنی چه ضرری دارد؟ ضررش این است که وقتی یک تکرار بی معنی به شما لذت بدهد و روی شما تاثیر گذار باشد، همه تکرارهای دیگر هم بر شما تاثیر بخش خواهد شد. در هندوستان به گاوها احترام می گذارند و آنان را تقدیس میکنند. این کار، یک کار بسیار بیهوده و مضرّ است. یکی از نتایج این تقدیس این است که گاوها هر جا که بخواهند ادرار میکنند. خیابانها و کوچه ها پر است از بوی ادرار گاو.

مردم هندوستان در خیابانها بدون هیچ گونه دلیلی، پشت ماشینهایشان بوق ممتد میزنند. زیرا کسی که آن همه بوی ادرار گاو برایش مهم نباشد، آلودگی صوتی هم برایش مهم نخواهد بود.

یکی از راههای تلقین ذهنی شیاطین که از آن طریق انسانها را کنترل میکنند، همین تکرارهاست. زیرا در تکرارها، هم تفکر و عقل پوشانده خواهد شد و هم احساس از حالت تعادل خارج خواهد شد. به همین خاطر است که در این تکرارها، پندار آدمیان در امان نیست و انحراف قطعی است. وقتی پندار در امان نباشد، و نیروهای بیگانه در آن سرک بکشند، در تاریکی شب، تنه درخت را بصورت شکل یک انسان تصور میکنی. ترس از تاریکی بخاطر پندارهای غلطی است که مردم در مورد محیط زیست خویش دارند. کسی که پندار خود را با خرافات پر کرده باشد، قطعا تصورات درستی هم از وقایع و محیط زیست خویش ندارد.

بعضی مردم ذکرها و دعاهای خاصی به زبان عربی را که به آنها رسیده است، بدون اینکه معنایش را درک کنند و توجه کنند، تکرار میکنند. مردم اغلب در دعاها به اصطلاحات عربی می‌چسبند بدون اینکه معانی آن‌ها را به زبان مادری خود و یا زبان قابل فهم برای خود بیان کنند. به این طریق در این تکرارها، خیلی از معانی کلمات گم میشود. در حالی که دعا به درگاه خدا باید آگاهانه و به حالت تضرع و خاشعانه باشد و گرنه یک تکرار بیهوده است. خدای مهربان، در قرآن، خود را با صفات زیادی معرفی فرموده است و هر کدام از این صفات، معنای خاصی را با خود حمل میکنند. این صفات خدا در قرآن باید ترجمه شوند تا ماهیت خدا را به مخاطبان زبان‌های

دیگر معرفی کند. خدا عمدا از صفات مختلف علیم بصیر سمیع حکیم رحمان رحیم جبار متکبر و ... استفاده میفرماید تا خود را به زبان ساده به مردم معرفی کند. حفظ این اسامی عربی بدون فهم معنا، مردم را از شناخت آن باریتعالی محروم میکند. شناخت این صفات مختلف در دنیایی که خدایان متعددی در آن پرستش می شوند، حیاتی است. وقتی فقط خدا را الله بخوانیم و او را رحمان، رحیم، جبار، متکبر، علیم، سمیع نخوانیم؛ دیگر مزیت خدا بر خدایان تقلبی مشخص نیست و به این خاطر است که افراد با جرات تمام، از خدایان دیگر و یا بی خدایی صحبت میکنند و قدرت خدا را زیر سوال می برند. اگر اسماء خدا فقط آواهای بی معنی بود، یک اسم کافی بود. تنوع نامها و صفات خدا، ما را به شناخت خدا از وجوه مختلف دعوت میکند. کسی که از وجوه مختلف خدا را بشناسد، دیگر بسادگی محبت خدا از دلش بیرون نمیرود و جذب عرفانهای کاذب نمیشود. مثلا مسیحیت منحرف، بیشتر روی صفت رحم خدا زوم میکنند و خود را از خیلی صفات دیگر محروم کرده اند؛ به همین خاطر با جرات تمام، مسیح را جای خدا قرار داده اند و به شدت جذب عرفانهای شرقی و نوظهور شده اند. هر آنچه که از عرفانهای شرقی وارد کشورهای مسیحی شده است، همگی توسط آنها پذیرفته شده است. قرآن خیلی زیاد، از خواننده اش می‌خواهد که در آیاتش تفکر و تعمق کند، بفهمد، تدبر کند، و به آیات آن توجه کند، کسی که فقط قرآن را قرائت میکند و عربی هم نمیداند؛ چطور میتواند این دستور مهم قرآنی را اجرا کند. این نوع قرآن خواندن فقط در سطح قول است و نه در سطح پندار و کردار. سخنی که آدمی معنی آن را نداند، نمیتوان آن را به کردار و پندار نیک تبدیل کرد.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾

و مثل [دعوت كننده] كافران چون مثل كسى است كه حيوانى را كه جز صدا و ندايى [مبهم چيزى] نمى شنود بانگ مى زند [آرى] كرند لالند كورند [و] درنمى يابند (۱۷۱)

دعا و خواسته فقط قول نیست، بلکه باید از پندار برخیزد. دعاهایی که به زبان عربی و یا هر زبان دیگری است، مردم بدون توجه به معنای آن فقط تکرار میکنند و این دعا فقط در سطح گفتار است. دعا باید در سطح پندار و کردار و گفتار هر سه سطح باشد. وقتی مدیتیشن از شرق بین مسلمانان رواج پیدا کرد، مردم روشهای مدیتیشن را با اعمال جامعه خود مقایسه کردند، وقتی دیدند در هر دو، تکرار کلمات بی معنا وجود دارد، دیگر آنها فرقی بین مدیتیشن و دین نمی گذارند و گرایش به مدیتیشن در جامعه بوجود میاید. زیرا وقتی می بینند که مردم دعاها را بدون آن که معنایش را بفهمند، فقط تکرار میکنند؛ همان تکرار را در مدیتیشن اجرا میکنند و اینها هر دو یک نوع مانترا است. آنها فقط پوستین عوض میکنند. به همین خاطر بعضی مذهبی های ناآگاه نماز را با یوگا مقایسه میکنند. در حالی که این دو ضد همدیگرند. وقتی آدمی بین دو چیز متضاد، فرقی قائل نشود، یعنی آن دو از نظر او یک سیستم مبتنی بر تکرار هستند و بس. تکرار کلمات بی معنا، چه در قالب دین و چه در قالب مدیتیشن، همگی یک فلسفه است. اگر دیدید که یکی بدون مطالعه و چشم بسته رفت سراغ مدیتیشن؛ قطعا بدانید که او در دین قبلیش هم، دچار تکرار کلمات بی

معنا بوده است. او در دین قبلیش با تمام صفات خدا آشنا نبوده است و به همین خاطر جذب خدایان دروغین میشود.

وقتی از خدا چیزی میخواهید، باید این خواسته از پندار نیک شما برخیزد و بعد در همان راستا عمل کنید و در نهایت به سطح قول برسد و گفته شود. درخواستها و دعاها باید فقط به درگاه خدای متعال باشد و نباید از هیچ پیامبر و شخص صالح مرده ای درخواست کمک کنید. مخاطب قرار ندادن خدا در دعاها، نوعی تکبر و غرور است. دعایی که مستقیم برای خدا باشد؛ خدای مهربان حتما جواب خواهد داد و این را خود خدای متعال وعده فرموده است و خدا هیچوقت خلاف وعده اش عمل نمی کند.

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿۶۰﴾

و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند (۶۰)

در بعضی طریقتها، شیخ طریقت به فرد یک واژه میدهد و به او می گوید که این اسم اعظم است و فقط به تو می دهم؛ بنابراین مراقب باشید که آن را با کس دیگری مطرح نکنید!

این اسمی هم که شیخ طریقت به افراد میدهد، یک اسم بی معناست و خیلی واضح و مشخص است که اسم یک شیطان است و فرد با تکرار آن، عملا آن شیطان را پرستش میکند. و گرنه خدا چرا باید یک اسم مخصوص داشته باشد، که کسی آنرا بلد نباشد.

اسم اعظمی که بعضی طریقتها مطرح میکنند، خودش یک نوع مانترا و جادوست. اسم اعظم خودش نوعی جادوست برای قطع کردن چرخه ی نیک.

رفتن از چرخه نیک به چرخه شرّ ، سخت است و حتی بعضی افراد، در حالت عادی نمی توانند وارد فاز بعضی گناهان شوند. شیطان برای حل این مشکل، افراد را به مستی، وِردهای بی معنی، دعانویسی، آهنگهای آلفایی و تکرارهای بی معنا دعوت میکند و افراد در این حالات راحتتر دچار گناه میشوند. زیرا در این حالت چرخه ی نیک متوقف است. در حین توقف چرخه ی نیک، میتوان افراد را براحتی به سمت گناه برد.

اما همینکه افراد وارد چرخه شرّ شوند، عذاب وجدان و سنگینی خاصی را بر خود حس میکنند. آنان برای حل این سنگینی در چرخه شرّ باید باز هم دچار گناهان دیگری شوند. مثل این است که برای پوشاندن یک دروغ، مجبور شوید که دروغهای دیگری هم ببافید. در این حالت افراد دچار دو قطبی میشوند و برای زندگی در دنیای واقعی ناتوان میشوند و دچار از هم گسیختگی روان میشوند و ممکن است که دچار بیماریهای سخت روانی شوند. اکثر کسانی که قتل و جنایات وحشتناک انجام داده اند، اقرار می کنند که در حین انجام جنایت و گناه، کنترل خویش را در دست نداشته اند و عواقب انجام گناه برایشان اصلا مهم نبوده است و در آن لحظه آن را کار درستی می دانسته اند. زیرا در آن لحظه، کنترل پندارشان دست خودشان نیست و نیروهای بیگانه (شیاطین)، انجام قتل را درست جلوه میدهند. به همین خاطر است که هر گونه اقدام و فعالیتی که باعث شود انسانها کنترل پندارشان را از دست دهند، بسیار

خطرناک است و عواقب جدی برای انسان دارد. قتلی که در این حالت انجام شود، به نام انسان تمام میشود. انسان در این دنیا نمیتواند قرین جنّی خود را مقصر اعلام کند. البته در روز حساب و کتاب ، انسانها قرینهای خود را مقصر اعلام میکنند ولی بیفایده است.

حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

تا آنگاه که او [با دمسازش] به حضور ما آید [خطاب به شیطان] گوید ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی (٣٨)

وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی بخشد چون ستم کردید در حقیقت شما در عذاب مشترك خواهید بود (٣٩)

بعضی افراد می گویند که لذت کارهای ممنوعه از لذتهای حلال بیشتر است. این یکی از نشانه های فاسد شدن پندار است. فقط یک فرد معتاد بر این باور است که لذت مواد مخدر از لذت غذا بیشتر است. فقط یک فرد مشروبی بر این باور است که لذت نوشیدن مشروب الکلی از لذت نوشیدنیهای دیگر بیشتر است. زیرا این افراد پندارشان فاسد شده است و قضایا را درست نمی فهمند. بعضی افراد با آنکه سنی از آنها گذشته است، ولی به درک و نتیجه درستی از وقایع دنیا نمیرسند. اینها نشانه پندار فاسد است. پندار فاسد، مثل بدنی است که ویروس در آن است. این ویروس، بدن را ضعیف میکند و ممکن است آن را از پای در آورد. پندارهای فاسد هم روان آدمی را مریض میکنند و در نهایت کردار و گفتار را هم تحت تاثیر قرار خواهند داد.